

مکتب واسطه اقتصاد اسلامی از دیدگاه امام خمینی قدس سره

آیت الله محمد واعظ زاده خراسانی

مقدمه:

عمدتاً دو نظام اقتصادی بر جهان حاکم بوده و هست: نظام سرمایه داری و نظام کمونیستی.

در نظام سرمایه داری، مالکیت فردی محترم و آزاد و نامحدود است؛ در حالی که دخل و تصرف دولت در مالکیت مردم محدود بوده، مانع آزادی اقتصادی مردم نیست.

بعکس، در نظام کمونیستی مالکیت مردم، ناچیز و تقریباً با تفاوتی که در کشورهای مختلف وجود دارد منتفی است، در حالی که دولتها به طور نامحدود و تقریباً انحصاری و مستقل و آزاد عمل می کنند و مالک بلارقیب شمرده می شوند.

نظامهای مشابه با اندکی تفاوت، به یکی از این دو نظام برمی گردند و همان مشخصات را دارا هستند که فعلاً در صدد بیان آنها نیستیم؛ و تنها به ذکر مشخصات و مفاصد این دو نظام اشاره می کنیم تا زمینه ای باشد برای ارائه نظام اقتصاد اسلامی از دیدگاه امام خمینی(ره).

حسن نظام سرمایه داری به معنی عام، این است که دست مردم را در تلاشها و فعالیتهای اقتصادی و در انتخاب شغل و جمع ثروت باز می گذارد، به طوری که مردم احساس آزادی می کنند، و این امر با فطرت و غرایز و تمایلات انسان سازگار است و طبعاً باعث نشاط و تلاش مردم در کار اقتصاد و نتیجتاً باعث رشد اقتصاد فرد و جامعه است، و با یک مطالعه سطحی این امر را در کشورهای غیر کمونیستی آزاد و مستقل جهان می توان ملاحظه کرد. البته در کشورهایی با نظام سرمایه داری که آزادی ندارند غالباً چنین رشدی مشهود نیست که علت آن هم فشار استعمار و فقدان آزادی سیاسی است نه خاصیت اصل نظام.

ولی در کنار این حسن و امتیاز در نظام سرمایه داری، اختلاف طبقاتی که لازمه آزادی مردم و پیش افتادن طبقه ای و عقب افتادن طبقه دیگر است وجود دارد؛ و جامعه به دو طبقه مرفه و ثروتمند و مُتَرَف و طبقه محروم و مستضعف و عقب افتاده یا عقب نگه داشته شده تقسیم می شود؛ و این خود، باعث همه نوع ستم و تجاوز و تعدی و محرومیت و درگیری و کینه توزی می گردد؛ همان خصلتهایی که انقلابهای پیاپی و مبارزات طبقاتی را در پی دارد و در گذشته منشأ استقرار نظام کمونیستی و حکومت کارگری شده است.

اما نظام کمونیستی همان طور که ادعا می شود مانع اختلاف طبقاتی و ستمهای فردی و طبقاتی است؛ و اگر سوءاستفاده ای از سوی طبقه حاکمه رخ ندهد زندگی مردم مشابه هم خواهد گردید و از معایب و مفاصدی که برای نظام سرمایه داری برشمردیم فارغ است. اما مفاصد دیگری در بردارد که از مفاصد نظام سرمایه داری دست

کمی ندارد، و بلکه مسلماً بدتر و زیانبارتر است، و به همین جهت این نظام، در ذات خود محکوم به فنا و نیستی می باشد زیرا:

اولاً: از جهات گوناگون و در ابعاد مختلف با غرایز و فطرت انسان مخالف است: انسان طبعاً مالکیت جو و مال طلب است، در خود احساس علاقه به مال می کند. انسان مایل است نتیجه کار و کوشش خود را، خود مالک شود نه کس دیگر یا دولت یا جامعه. انسان فطرتاً آزادیخواه است و می خواهد در انتخاب شغل، فعالیت و کار، جمع ثروت، نحوه زندگی و سکنا آزاد باشد. نظام کمونیستی به حکم طبیعت خود همه این آزادیها را از انسان سلب می نماید، و کاملاً برخلاف تمایلات و غرایز انسان حرکت می کند.

ثانیاً: همان گونه که تجربه نشان داد، این نظام نظامی است استبدادی و خشن که آزادی سیاسی را مانند همه آزادیهای خدادادی دیگر از انسان سلب می کند. این نظام، انسان را به ابزاری بی اراده در دست حاکمان تبدیل می نماید و جز با همین خصلت قابل بقا و دوام نیست.

ثالثاً: این نظام، مانع رشد و تلاش و نشاط انسان است و جامعه را به جامعه ای مرده و بی تحرک و مستمند و فقیر تبدیل خواهد کرد.

رابعاً: سرانجام، باعث یک نوع دیگر از اختلاف طبقاتی است که در یک طرف، عامه مردم محروم و بی اراده؛ و در طرف دیگر طبقه حاکمه مرفه و برخوردار از همه مواهب و مالک الرقاب مردم قرار دارد. و اگر اختلاف طبقاتی، عیب عمده سرمایه داری است این عیب به کیفیت بدتر و در چهره ای قبیحتر در نظام کمونیستی تکرار می شود. در نظام سرمایه داری، طبقات گوناگون وجود دارد، ولی عمدتاً مقدرات اقتصادی جامعه مستقیماً، و مقدرات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی جامعه به طور غیر مستقیم در دست سرمایه داران است؛ و در نظام کمونیستی همه این مقدرات یکجا به طور شقاوتمندانه ای در اختیار دولت و طبقه حاکمه است، با این تفاوت: که در نظام سرمایه داری، مظلومان و محرومان حق داد زدن و فریاد کشیدن و تظلم و تظاهر و اعتصاب و درد دل دارند؛ ولی در نظام کمونیستی ابداً چنین حقی وجود ندارد.

در نظام سرمایه داری، مردم امید رهایی از محرومیت دارند؛ و راه فرار از استضعاف و نردبان ترقی و پیشرفت در وضع اقتصادی برای ایشان وجود دارد و هر کسی با تلاش و کوشش خود امید ثروتمند شدن و نیل به رفاه را دارد. اما در نظام کمونیستی، چشمه های امید همه کور است و همه درهای نجات بسته است، و جز افراد معدودی - که با شرکت در ستم حاکمان بر خلق خدا و همکاری با حزب امکان رسیدن به نوایی را دارند - بقیه افراد به طور مطلق در ناامیدی به سر می برند و شبهای تاریکشان شب یلداست.

خامساً: آنچه در نظام کمونیستی مزید بر علت است و (زاد فی الطنبور نعمة اخرى) رابطه و وابستگی تصنعی این نظام در بلوک کمونیستی با انکار خدا و با الحاد و مبارزه با ادیان است، که خود حرکت دیگری برخلاف مسیر فطرت و غرایز انسانی و مخالف با عالیترین غرایز انسانی، یعنی غریزه خداجویی و انساندوستی اوست.

نظام کمونیستی با همه زرق و برق و ادعاهای توخالی طرفداران آن، همان طور که اشاره شد به لحاظ روبرویی و نبرد با فطرت و غریزه انسان، در ذات خود محکوم به فناست، و همان طور که مشاهده کردیم در پایگاه مرکزی اش، این نظام شکست خورد و با شکست آن کشور پهناوری از هم پاشید.

نظام سرمایه داری گرچه تا این حد بی پایه و ناپایدار نیست، اما مسلماً همواره دستخوش انقلاب و نارضایی عمومی خواهد بود، و اینک نشانه های آن در پایگاه اصلی آن یعنی امریکا به چشم می خورد.

نتیجه آن که هر دو نظام براساس یک نوع ستم و ظلم و نابرابری مبتنی است و ظلم پایدار نیست.

تلاش برای زیستن و مکتب واسطه

هر یک از دو نظام برای زیستن، با حفظ اصول خود، در صدد برآمده اند که از نابودی قطعی خود جلوگیری کنند، و حتی المقدور جلوی مفسد یاد شده را که مانند مورینه ای به جان آن نظامها افتاده، و مرگ تدریجی را انتظار می کشند، بگیرند:

نظام سرمایه داری، در عین حال که دست مردم را در فعالیتهای اقتصادی به طور نامحدود باز می گذارد، برای جلوگیری از تراکم بی رویه ثروت، مالیاتهای سنگین تصاعدی که گاهی تا 80 درصد سود حاصله را می بلعد وضع کرده اند که صرف منافع عامه مردم می شود تا مآلاً هرکسی از حداقل زندگی بهره مند گردد، و برخی از کشورها مانند انگلستان تا حدود زیادی موفق هم بوده اند. اما با این وصف، در این قبیل کشورها فقر ریشه کن نگردیده است و میزان بیکاری و گرسنگی بخصوص در امریکا در سطح بالایی است. همچنین در نظامهای سرمایه داری با رعایت حق بیمه و حقوق کارگری و مقررات دیگر، امتیازات زیادی به طبقه محروم داده اند که می توان نام آن را «حق السکوت محرومان» گذاشت، بدون این که احساس محرومیت را از دل آنان بزدايند.

در نظامهای کمونیستی احیاناً مانند کشور چین ناچار شده اند مالکیتهای محدودی را قانونی کنند؛ اما عمدتاً همه آنان چاره را در دولتی کردن ارزاق و مایحتاج عمومی و جیره بندی مطلق دانسته اند، که علاوه بر این که مسلماً از سوءاستفاده متصدیان توزیع مصون نمی ماند، اصل خود جیره بندی، یک نوع زندان دایم و آهنین و سدّی محکم در برابر تمنیات و خواست طبیعی مردم است، که همه احساس در بند بودن و در غل و زنجیر زیستن می کنند، هر چند خود را به این تسلی می دهند که (ظلم بالسویه یک نوع عدل است).

راه دیگر فرار از مفسد این دو نظام، ابتکار مکتب واسطه، نظام سوسیالیستی است که در عین اشباع حس مالکیت مردم و دادن حق مالکیت در بخشی از نیازها، جلو مالکیت نامحدود را گرفته اند، و قدرت و اختیار را میان مردم و دولت تقسیم کرده اند. قلمرو اختیارات دولت، صنایع مهم و قلمرو مردم، کارها و فعالیتهای درجه دوم است.

دولت تا حدی که جلو سرمایه داران را بگیرد نبض اقتصاد را در اختیار دارد و کارها را کنترل می کند؛ و مردم هم تا حدی که اختلاف طبقاتی شدید و غیرقابل تحمل پیش نیاید و جامعه به دو طبقه محروم و مرفه تقسیم نشود، در کارها اختیار و آزادی دارند.

طرفداران نظام سوسیالیستی ادعا دارند این نظام تنها راه نجات انسانها از مظالم سرمایه داران و حکومت‌های کمونیستی است. ما درصدد تکذیب این ادعا یا انتقاد از این نظام نیستیم و تا حدی ناچار هستیم در نظام اسلامی آن را بپذیریم. در این خصوص سیدقطب کتابی دارد به نام اسلام متهم میان نظام سرمایه داری و کمونیستی (الاسلام المتهم علیه بین الرأسمالیة و الشیوعیة) و مرحوم آیت الله طالقانی کتابی به نام اسلام مکتب واسطه دارند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تا حد زیادی مالکیت را محدود نموده است. با این همه این نظام بتنهایی به طور کلی، کارساز نیست؛ و باید چیزهای دیگری را که اسلام آورده و با آن چاشنی کرده است به آن ضمیمه کرد تا به نظام اقتصادی مطلوب برسیم. و اینک پس از این مقدمه طولانی که از توجه به آن بی نیاز نیستیم به اصل مطلب می پردازیم.

نظرات امام در رابطه با مکتب واسطه اسلامی

نظرات امام را در چند اصل می توان خلاصه کرد:

اصل اول: اصالت معنویات و وسیله بودن مادیات در نظام اسلامی:

نظام اسلامی از دیدگاه امام، عمدتاً مبنی بر معنویات است نه مادیات، برخلاف سایر نظامها که اقتصاد و مادیات در آنها اصل است نه معنویات؛ بلکه غالباً معنویات در آنها صفر است.

در نظام اسلامی، اقتصاد اصل نیست؛ بلکه مکتب و فرهنگ اصل است. مادیات، صرفاً ابزاری برای وصول به معنویات است و در همین حد ارزش دارد. مادیات وسیله است نه هدف؛ این مطلب را سرسری نباید گرفت و از کنار آن به آسانی گذشت. هدف بودن مادیات یا وسیله بودن از زمین تا آسمان با هم فرق دارند. بخش عمده دعوایها و خصومتها در مادیات از همین جا سرچشمه می گیرد. وسیله بودن مادیات، علاقه ذاتی انسان را از آنها، به آنچه هدف است مصروف می دارد و حب دنیا را که (رأس کل خطیئه) است از آنها می زداید، و مفساد دو نظام دیگر را به حد صفر می رساند:

«نظر ما به اقتصاد نیست مگر به طور آلت، نظر ما به فرهنگ اسلامی است که این فرهنگ اسلامی را از ما جدا کردند و غرب در شرق آن طور نفوذ کرد که شرق، خودش را باخت و محتوای بسیار [ای] از جوانهای ما را گرفت، اما ما گمان می کنیم که باید تمام ملت‌ها و دولتها توجه خودشان را به این نقطه نظر منعطف کنند که این شکست روحی را از ملت‌ها جدا کنند و گمان نکنند جوانهای ما که هرچه هست در غرب است و خودشان چیزی ندارند».^[1]

«شما گمان نکنید که غریبه‌ها پیشرفت کرده‌اند، غریبه‌ها در جهات مادی پیشرفت کرده‌اند، لکن معنویات ندارند. اسلام و همین‌طور مکتب‌های توحیدی، اینها انسان می‌خواهند درست کنند و غرب از این معنی بکلی برکنار است...» [2]

«مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند.»

«جناب آقای گورباچف... :

باید به حقیقت روآورد. مشکل اصلی کشور شما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست؛ مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست؛ همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است.» [3]

«... این مال آنهایی است که وابسته به اقتصاد هستند، دل به اقتصاد دادند، آنهایی که دل به خدا دادند، آنها اینطور نیستند...» [4]

«اولیای ما هم برای اسلام جان دادند، نه برای اقتصاد. اقتصاد قابل این نیست که انسان، آدم اقتصاد را برای خودش می‌خواهد، خودش را به کشتن بدهد که اقتصادش درست بشود! این معقول نیست...» [5]

«زیربنا اقتصاد نیست، برای این که غایت انسان، اقتصاد نیست. انسان زحمتش برای این نیست که فقط شکمش را سیر کند یا جوانهایش را بدهد شکمش سیر بشود، از این جا تا لانه‌هایت، انسان هست. این انسان مردنی نیست. انسان تا آخر هست، و برنامه اسلام

این است که این انسان را جوری کند که هم اینجا صحیح باشد و هم آنجا صحیح باشد. راه مستقیم، نه طرف شرق و نه طرف غرب، صراط مستقیم، یک سرش اینجا است، یک سرش هم لانه‌هایت.» [6]

«اعتلا این نیست که شکم ما سیر باشد، اعتلا به این است که ما مسلکمان را و مکتبمان را به پیش ببریم. و ما بحمدالله داریم مکتب را پیش می‌بریم و مکتبمان را گسترش خواهیم داد به همه ممالک اسلامی... آنها خیال می‌کنند که انحطاط و اعتلا سیر شدن شکم است، انسان حیوان نیست انسان هست، انسان که بعد مسائل انسانی را باید مراعات بکند، مملکت ما مسائل انسانی را دارد طرح می‌کند، دارد رو به اعتلا می‌رود نه دارد رو به انحطاط می‌رود.» [7]

«و قانون مالی مثلاً در اسلام که برای اداره کشور و احتیاج زندگانی مادی وضع شده، به طوری وضع شده است که جنبه زندگانی معنوی در آن منظور است و کمک کاری به زندگانی معنوی می کند. از این جهت، در دادن مالیتها ایمان به خدا که به واسطه آن زندگانی معنوی تأمین و روح انسانی بزرگ می شود، شرط شده است.» [8]

«مسیر ما مسیر نفت نیست، نفت پیش ما مطرح نیست، ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست. این اشتباه است، ما اسلام را می خواهیم. اسلام که آمد نفت هم مال خودمان می شود. مقصد ما اسلام است، مقصد ما نفت نیست، تا اگر یک نفر نفت را ملی کرده اسلام را کنار بگذاریم، برای او سینه بزنیم.» [9]

«ما برای شکم قیام نکردیم، ما برای اسلام قیام کردیم، آن چیزی که برای ما ارزش دارد اولاً اسلام است که در آن همه چیز هست...» [10]

«قضیه، قضیه اقتصاد نیست، قضیه، قضیه کشور نیست، قضیه، قضیه ایران نیست، قضیه، قضیه اسلام است. از قضایای دیگر انسان می تواند صرف نظر بکند... لکن از اسلام نمی تواند بگذرد...» [11]

«اسلام برای تأمین علف نیامده، اسلام برای تأمین معنویات آمده است. همه اش فریاد از مادیات نباشد، برخلاف مسلک اسلام است. معنویات اگر تحقق پیدا کرد، مادیات معنوی می شود و به دنبالش هست. اسلام مادیات را به تبع معنویات قبول دارد، مادیات را مستقلاً قبول ندارد، اساس، معنویات است، یک کشور، با معنویاتش کشور است.» [12]

«اگر ایمان به خدا و عمل برای خدا در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و سایر شئون زندگی بشر وارد شود، پیچیده ترین مشکلات امروزی جهان به آسانی حل می شود. امروز دنیا، هم در این بن بست گرفتار شده است و هم، نمی خواهد به نوع هدایت انبیا تسلیم شود، ولی سرانجام، چاره ای جز تسلیم ندارد.» [13]

«این مسلم است که از نظر اسلامی، حل تمامی مشکلات و پیچیدگیها در زندگی انسانها تنها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاص حل نمی شود و نخواهد شد؛ بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد و از معنویت نباید غافل بود، که کلید دردهاست. ما معتقدیم تنها مکتبی که می تواند جامعه را هدایت کند و پیش ببرد اسلام است. و دنیا اگر بخواهد از زیر بار هزاران مشکلی که امروز با آن دست به گریبان است نجات پیدا کند و انسانی زندگی کند، انسانگونه، باید به اسلام روی بیاورد.» [14]

اگر مقصد این بود که زاغه نشینها از زاغه نشینی بیرون بیایند و یک سرو سامانی پیدا کنند، - این هم ان شاءالله می شود و با همت همه باید بشود - لکن باز مقصد این نیست، مقصد این است که کشور ما یک کشور اسلامی باشد... رفتن مستکبرین مقدمه است، رفاه مستضعفین یکی از مقاصد اسلام است، رژیم اسلامی مثل رژیمهای مکتبهای مادی نیست. مکتبهای مادی تمام همتشان این است که مرتع درست بشود، تمام همت این است که منزل داشته باشند، رفاه داشته باشند (آنهایی که راست می گویند) اسلام مقصدش بالاتر از اینهاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست، یک مکتب مادی معنوی است. مادیات را در پناه معنویت اسلام قبول دارد، معنویات:

اخلاق، تهذیب نفس، اسلام برای تهذیب انسان آمده است، برای انسانسازی آمده است، همهٔ مکتبهای توحیدی برای انسانسازی آمده اند، ما مکلفیم انسان بسازیم».[15]

«هیچ یک از رژیمهای دنیا غیر از این رژیم توحیدی انبیا توجهش به معنویات انسان نبوده است؛ در نظر نداشته است که معنویات را ترقی بدهد. آنها همه در دنبال این بوده اند که این مادیات را استفاده از آن بکنند و یک نظام مادی در عالم ایجاد بشود».[16]

اصل دوم: نظام اسلامی مستقل و واسطه میان دو نظام دیگر است.

به نظر امام، نظام اسلامی در بُعد اقتصادی خود، نظامی مستقل و جدای از نظامهای سرمایه داری و کمونیستی و واسطه میان آن دو است. اسلام، مالکیت را به نحو معقول و محدود پذیرفته است تا حدودی که به دیگران صدمه وارد نیاید:

«یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهدهٔ علما و فقها و روحانیت است مقابلهٔ جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحط اقتصادی شرق و غرب و مبارزه با سیاستهای اقتصادی سرمایه داری و اشتراکی در جامعه است...»

این به عهدهٔ علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه های سازنده و در برگیرندهٔ منافع محرومین و پابرنه ها را ارائه دهند... البته پیاده کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه جانبه اسلام میسر نیست...».[17]

من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی می خواهم که از هیچ کس نترسند و کمرها را ببندند. دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشای سرمایه داری غرب، و پوچی و تجاوز کمونیزم، نکشند که ما هنوز در قدمهای اول مبارزهٔ جهانی خود علیه غرب و شرقیم.

«ان شاءالله در محدودهٔ توانتان، نقاط کور و مجهول را برای مردم شریف ایران و جهان اسلام باز و روشن نمایید، و چهارچوب اسلام ناب محمدی که در ترسیم قهر و خشم و کینهٔ مقدس و انقلابی علیه سرمایه داری غرب و کمونیزم متجاوز شرق است؛ و نیز راه مبارزه علیه ربا و حيله و خدعه را به مردم، و بخصوص جوانان سلحشور نشان دهید».[18]

«البته ممکن است از شیوه های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینهٔ اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گرههای کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند، چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل - البته به شکلی دیگر - و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است».[19]

«و مطمئن باشید آنچه صلاح جامعه است در بسط عدالت و رفع ایادی ظالمه و تأمین استقلال و آزادی و جریانات اقتصادی و تعدیل ثروت به طور عاقلانه و قابل عمل و عینیت، در اسلام به طور کامل می باشد و محتاج به تأویلات خارج از منطق نیست».[20]

«اگر قوانین اقتصادی اسلام اجرا شود، مملکت یک اقتصاد مترقی خواهد داشت».[21]

«اسلام، تعدیل می خواهد، نه جلو سرمایه را می گیرد و نه می گذارد سرمایه آن طور بشود که یکی صدها میلیارد دلار داشته باشد و برای سگش هم اتومبیل داشته باشد و شوfer داشته باشد و امثال ذالک، و این یکی، شب که برود پیش بچه هایش، نان نداشته باشد. نمی شود، این عملی نیست، نه اسلام با این موافق است، نه هیچ انسانی با این موافق است...».[22]

«این معنا امروز دیگر عملی نیست که یک دسته ای آن بالا باشند و همه آن چیزهایی را که بخواهند به طور اعلی تحقق پیدا کند، پارکها و اتومبیلها و بساط، یک دسته هم این زاغه نشینها باشند که اطراف تهران اند و می بینید آنها را. این نمی شود، این نه منطق اسلامی دارد، نه انصافی دارد، نه صحیح است».[23]

«یکی از اموری که لازم به توصیه و تذکر است آن است که اسلام نه با سرمایه داری ظالمانه و بیحساب و محروم کننده توده های تحت ستم و مظلوم موافق است، بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می کند و مخالف عدالت اجتماعی می داند. گرچه بعض کج فهمان بی اطلاع از رژیم حکومت اسلامی و از مسائل سیاسی حاکم در اسلام، در گفتار و نوشتار خود طوری وانمود کرده اند - و باز هم دست برنداشته اند - که اسلام طرفدار بیمرز و حد... سرمایه داری غرب، مثل رژیم امریکا و انگلستان و دیگر چپاولگران غرب به حساب آورند. و با اتکال به قول و فعل این نادانان، یا غرضمندان و یا ابلهانه بدون مراجعه به اسلام شناسان واقعی، با اسلام به معارضه برخاسته اند.

و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می باشند... بلکه اسلام، یک رژیم معتدل، با شناخت مالکیت و احترام به آن، به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف که اگر به حق به آن عمل شود چرخهای اقتصاد سالم به راه می افتد و عدالت اجتماعی که لازمه یک رژیم سالم است تحقق می یابد».[24]

«وصیت من به مجلس و شورای نگهبان و دولت و رئیس جمهور و شورای قضایی، آن است که در مقابل احکام خداوند متعال خاضع بوده و تحت تأثیر تبلیغات بی محتوای قطب ظالم و چپاولگر سرمایه داری و قطب ملحد اشتراکی و کمونیستی واقع نشوند و به مالکیت و سرمایه های مشروع با حدود اسلامی احترام بگذارند.

مالکیت در اسلام پذیرفته شده است؛ ولیکن اسلام در چیزهایی که حق مالکیت به آنها تعلق می گیرد، و نیز در شیوه و شرایط پیدا شدن این حق، دستوراتی داده است که نظام اقتصادی اسلام را و نیز روابط اقتصادی در جامعه اسلامی را از روابط و نظام اقتصادی سرمایه داری امروز دنیا، جدا می کند. و اگر این حدود و شرایط مراعات شود

جامعه نه مشکلات و نابرابریهای دنیای سرمایه داری امروز را پیدا می کند، و نه دولت اسلامی به بهانه های مختلف هر گونه آزادی را از انسانها سلب می کند.

در اینجا باید نظام اقتصاد اسلام را در مجموعه قوانین و مقررات اسلامی در کلیه زمینه ها و شئون فردی و اجتماعی ملاحظه کرد...».

«ما باید راه مستقیم اسلام را بگیریم... که آیا سرمایه داری تا چه حدود در اسلام قبول شده است و اسلام درباره او چه می گوید، و کمونیست را اصل اسلام قبول دارد یا قبول ندارد. اگر یک مکتب انحرافی ما را در تحت تأثیر خودش قرار بدهد، ما از اسلام غافل شده ایم، حسن نیت داریم، خیلی هم میل داریم که ملت چه باشد، صلاح این است که امروز چه جور بشود، صلاح برای این که اسلام تقویت بشود، این است که امروز چه جور بشود. همه اطراف مسأله مطالعه نمی شود که ببینند آن صلاح آخری، آن که اسلام گفته است، این یک مطلبی است از خداست.» [25]

«اینها می دیدند که اگر اسلام را به آن نحو بخواهند ارائه بدهند؛ آن طوری که اهل بیت خواستند ارائه بدهند، نمی توانند دیگر کاخ داشته باشند و آن وسایل، و مردم در کوخها باشند و اینها در آن کاخها و باعظمت باشند که بعد از این که بعضیشان مُردند طلاهایشان را با کلنگ شکستند و تقسیم کردند.

اسلام یک همچون عنوان سرمایه داری به آن معنا که هست نمی پذیرد، اسلام قواعد دارد، اینها هم نمی خواستند این طور باشد، یعنی طبق قواعد...» [26]

«راه مبارزه با اسلام امریکایی از پیچیدگی خاصی برخوردار است که تمامی زوایای آن باید برای مسلمانان پابرهنه روشن گردد، که متأسفانه هنوز برای بسیاری از ملتهای اسلامی، مرز بین اسلام امریکایی و اسلام ناب محمدی و اسلام پابرهنگان و محرومان، و اسلام مقدس نماهای متحجر و سرمایه داران خدانشناس و مرقهین بیدرد، کاملاً مشخص نشده است. و روشن ساختن این حقیقت که ممکن نیست در یک مکتب و در یک آیین، دو تفکر متضاد رودررو، وجود داشته باشد، از واجبات سیاسی بسیار مهمی است که اگر این کار توسط حوزه های علمیه صورت پذیرفته بود، به احتمال بسیار زیاد سید عزیز ما عارف حسینی در بین ما بود.» [27]

اصل سوم: مالکیت، مشروع و نامشروع دارد و مبتنی بر عدالت اجتماعی است.

به عقیده امام، مالکیت دو قسم است: مشروع و نامشروع، و همین مرزبندی، مالکیت افسارگسیخته را محدود و کنترل می کند. مالکیتهای چند میلیاردی از راه مشروع به دست نیامده و باید از صاحبان آن طبق مقررات شرع اقدس اسلام سلب گردد. و اینجا راه برای مصادره اموال طاغوظیان رژیم گذشته باز می شود.

قید مشروعیت چه در اصل پیدایش ثروت، و چه در مورد ثروتهای از پیش فراهم آمده، هر دو باید رعایت گردد. این بهترین وسیله کنترل ثروت، و برقراری عدالت اجتماعی است. عدالت اجتماعی در همین محدوده مطلوب

است؛ و باید در نظام اسلامی تحقق یابد. در اسلام، استثمار به هیچ وجه مشروع نیست. در اسلام، حق کارگر محترم است و کارگر محبوب خداست و نباید مورد استثمار کارفرما قرار بگیرد:

«مسأله مالکیت به یک معنا، مالکیت هم مشروع و هم مشروط، محترم است. لکن معنی این نیست که هرکس هر کاری می خواهد، بکند و مالکیت از هر جا می خواهد پیدا بشود. مشروع بودن معنایش این است که روی موازین شرعی باشد؛ ربا در کار نباشد، مال مردم استثمار بیجهت نباشد. اگر به من نسبت دادند که حد و مرزی ندارد، اگر مقصودشان این است که حد و مرزی ندارد، یعنی نه قیدی دارد و نه حدی دارد، این غلط نسبت دادند. من نمی دانم این کسی که گفتید نسبت داده است چه کسی است و چرا نسبت داده است؟

مالکیت، در صورتی که مشروع باشد، روی موازین باشد محترم است. چه ما مرتجع باشیم، چه نباشیم. و مالکیت غیرمشروع محترم نیست.

اینهایی که اندوخته کردند و هیچ حسابی نداشتند، و هیچ موازینی نداشتند، مالهای مردم را اینها اندوخته کردند، مالهای مردم مصادره باید بشود لکن این معنا باید معلوم بشود که مصادره اموال روی موازین اداری، روی موازین قانونی باید باشد. اگر بنا باشد که هرکس برسد، بریزد و مصادره کند، این هرج و مرج است. هرج و مرج نباید در یک مملکتی، حالا که شما انقلاب کردید پس باید هرج و مرج هم باشد، هرج و مرج نباید باشد، باید روی موازین باشد. دادگاههای انقلاب هستند، وقتی که مراجعه کنید به آنها که این سرمایه ها که اینها پیدا کردند آنها پیدا کردند، از راه غیرمشروع بوده، آن رسیدگی می کند، اگر چنانچه غیرمشروع بوده مصادره می کند؛ اما به مجرد این که فرض کنید که کسی بگوید که مال زاغه نشینهاست، ما هم حالا هم می گوییم که مملکت اولی هست به زاغه نشینها تا دیگران. اما معنایش این نیست که الان زاغه نشینان بریزند و مردم را از خانه شان بیرون کنند یا بگیرند جاها را. معنایش این است که روی موازین باید عمل بشود به طوری که زاغه نشینها هم - عرض بکنم که - خانه نشین بشوند و مرقه باشند. در هر صورت ملاحظه این معنا باید بشود... موازین باید داشته باشد... اسلام حدود دارد و باید روی حدودش عمل بشود».[28]

«اسلام مالکیت را به طور مالکیت مشروع تثبیت کرده، اجازه داده و کسانی که دارای کارخانه ای هستند، صنعتی هستند، آنها اگر چنانچه به غیر مشروع نباشد، اینها باید باشند سرجایشان؛ و طرح دولت هم این نیست که صنایع خاص مردم را چه بکنند. دولت هم آن طرحی که حالا داده اند - که من باز درست تمامش را با دقت نگاه نکردم - این است که گفتند یک دسته ای هستند که اموالشان اموالی بوده است که چه کرده اند و برده اند و خورده اند و از بین برده اند و اموال غیر است و کذا، و صاحب کارخانه هایی که آن طور هستند، آنها ملی می شود و این حق است. یک دسته هم آنها هستند که بدهکار به دولت هستند، بیشتر از آن اندازه ای که دارند در آنجا، یک دسته اشخاص هستند که به اندازه ای نه، بدهکار نیستند، خودشان شریکند؛ آن شریکشان عبارت از کسی بوده است که مثلاً صاحب منصب و امثال اینها بوده است، یکی هم شریک خاصی داشته اند. اینها هم بیایند، اینها شرکتشان محفوظ است. یک دسته هم هستند که خودشان می توانند اداره کنند خودشان را، پس این نبوده است که دولت

بخواهد. اینجا مملکت کمونیست نیست. که دولت حرفی از کمونیست که نیست. اینجا دولت اسلامی است، آن قدری که اسلام می شناسد مالکیت را، دولت نمی تواند تخطی بکند، بخواهد تخطی بکند کنارش می گذارند...» [29]

«این معنا را هم باید تذکر بدهم که غصب نباید بکنند مال مردم را. این که بعضی ها گفتند که نخیر هر کس هرچه دستش آمد بکارد خیر، باید زمینها روی موازین شرعی، روی موازین الهی، مالکینی که دارد، آنها کشت و زرع بکنند و کسانی که متکفل کشت و زرع هستند روی موازین، کشت و زرع بکنند، مسامحه نکنند.» [30]

«ما آزادیم هروئین بفروشیم، آزادیم تریاک بفروشیم، آزادیم قمارخانه باز کنیم، آزادیم شرابخانه باز کنیم، شراب فروشی باز کنیم، همچو آزادی نیست؛ این آزادیها یک آزادیهای غربی است که این طور چیزها را می آورد. آزادی که در اسلام است، در حدود قوانین اسلام است، آن چیزی که خدا فرموده است نباید بشود، شما آزاد نیستید که الزام کنید، همچو آزادی نیست که کسی بخواهد قمار بکند، بگویند آزاد است خودش می داند.» [31]

«در مورد فروش موقوفات: و ما پیشتر ثابت کردیم که روی اصل مالکیت که پایه اش براساس فرد و دین است، هیچ کس نمی تواند برخلاف گفته صاحب ملک تصرفی در آن بکند. و یکی از کارهای بسیار بد رضاخان همین بود که ملکی را که یکی با دسترنج خود پیدا کرده و مصرفش را برای کارهای دینی یا دنیایی قرار داده، کسی بیجهت آن را برخلاف گفته او خرج کند یا بفروشد و به مصرف دیگری برساند.» [32]

«شما خود را از این عادات جاهلانه کشورهای جهان که همه اش براساس دیکتاتوری بنا نهاده شده - گرچه اسمهای دیگری مانند مشروطه و دموکراسی و کمونیست و سوسیالیست روی آنها گذاشته اند - بیرون کنید و آنگاه به حکم عقل خالی از عادات رجوع کنید. ببینید حدود اختیار یک نفر انسان چیست؟ آیا جز تصرف در حدود دارایی خود و آنچه به طور مشروع به دست آورده می تواند، باشد؟ انسان چنین اختیاری در قانون عقل دارد که در مال و جان یک توده دخالت و برخلاف میل آنها دست درازی کند؟» [33]

«خیال نکنید که این املاکی که حالا از این گردن کلفتها گرفته شده است، حکومت اسلامی می آید و می گوید: زمینها را بدهید به خودشان. یکی یکی را می آید می نشانند حساب از آنها می کشد. شما ها مالیات دولت اسلام را باید بدهید، شصت، هفتاد سال، صدسال، خودتان، پدرتان، جدتان نداده. اگر حساب بکنیم، زائد بر این املاکی که شما دارید، جواهراتتان را هم از شما می گیریم، پول های بانکی تان را هم از شما می گیریم برای اینکه شما بدهکار هستید به دولت...» [34]

«می آیند، می گویند که زمینهای مردم و باغات مردم را غصب می کنند و هیچ جا و هیچ کس هم دخالت در این امر نمی کند. می گویند این گروه های هفت نفری که گفته شده به آنها، اعلام کردند بر آنها، دولت هم اعلام کرده است که باید در آن چیزهایی که غیرمشروع است دخالت نکنند آنها دخالت می کنند و هیچ اعتنا به این مسائل نمی کنند. می گویند: مصادره اموال مردم، بیجا مصادره می شود؛ اموال مردم بدون این که جهت شرعی داشته باشد...» [35]

«هیچ کس حق ندارد در مال کسی چه منقول و چه غیرمنقول و در مورد حق کسی دخل و تصرف کند؛ یا توقیف و مصادره نماید مگر به حکم شرع، آن هم پس از بررسی دقیق و ثبوت حکم از نظر شرعی».

«شورای انقلاب اسلامی به موجب این مکتوب، مأموریت دارد که تمام اموال منقول و غیرمنقول سلسله پهلوی و شاخه‌ها و عمال و مربوطین به این سلسله را که در طول مدت سلطه غیرقانونی از بیت المال مسلمین اختلاص نموده‌اند. به نفع مستمندان و کارگران و کارمندان ضعیف مصادره، و منقولات آن در بانکها شماره‌ای به اسم شورای انقلاب یا اسم اینجانب سپرده شود و غیرمنقول از قبیل مستغلات و اراضی، ثبت و مضبوط شود تا به نفع مستمندان از هر طبقه صرف گردد، در ایجاد مسکن و کار و غیرذالک. به جمیع کمیته‌های انقلاب اسلامی در سراسر کشور دستور می‌دهیم که آنچه از این غنایم به دست آورده‌اند در بانک با شماره معلوم بسپرنند و به دولت ابلاغ نمایند که این غنایم مربوط به دولت نیست و امرش با شورای انقلاب است و آنچه که مأمورین دولت به دست آورده‌اند یا می‌آورند، باید به همین شماره به بانک تحویل دهند، و کسانی که از این اموال چیزی به دست آورند باید فوراً به کمیته‌ها یا بانک تحویل دهند متخلفین مورد مؤاخذه خواهند بود».[36]

«ما تهران که بودیم این مطلب را گفتیم به اینها که باید کلیه دارایی، دارایی نمی‌گوییم که دارایی آنها بوده است، کلیه آن چیزهایی که محمدرضا خان و پدرش و اتباع اینها غصب کرده‌اند از این ملت، باید همه اینها ملی بشود و به صرف مستمندها برسد، هیچ ارتباطی به دولت ندارد غنیمتی است، به دست آمده است...»

این ملت مسلم، غنایم مال اینهاست و باید به اینها بدهید مستمندان... این غارتگری اینها را، باید برای آنها زندگی تأمین کرد. و زاید هم هست خیلی زاید است، یک مملکتی را می‌شود اداره کرد با این دزدیهای اینها. این مقداری است که حالا در خود ایران به دست می‌آید، آن مقداری که خارج است که اخیراً نوشته بود روزنامه که در این اخیر، در این آخر یک همچو تعبیری حالا درست یادم نیست که 15 میلیارد یا 23 میلیارد دلار. اگر اینها را پهلوی هم بچینید تا کره مشتری هم خواهد رفت... در تمام شرکتهایی که در ایران بوده است اینها شریک بودند، سهم بودند، سهم بودند، نه این که خریدند، صاحب کارخانه‌ها یا برای این که مردم را بچاپند اینها را شریک کردند، یا این که اگر اشخاصی بودند که اهل چاپیدن نبودند، برای این که محفوظ باشند از مأمورین ساواک و امثال ذالک، اینها را شریک قرار دادند که شریک دزد باشند که - قافله - رفیق قافله هم بشوند».[37]

اصل چهارم: عدالت اجتماعی و دفاع از مستضعفین علیه مستکبرین.

عدالت اجتماعی از دیدگاه امام برابر بودن همه مردم در برابر خدا و دین و قانون و حکومت است و تفاوتی میان آنها وجود ندارد. اما نظر به این که در جامعه ما از گذشته تاکنون اکثریت با مستضعفین بوده است، حالا باید کفه آنان را ترجیح دهیم تا برابری به دست آید. و در هر حال، مستضعفان در نظام اسلامی به لحاظ خاصیت استضعاف از محبت و عنایت بیشتری برخوردار خواهند بود، و امام تقریباً در تمام سخنرانیها از مستضعفان حمایت کرده است. بخصوص از کارگران و کشاورزان.

معنی عدالت اجتماعی آن نیست که همه مردم در نحوه زندگی و ثروت و سایر مزایای انسانی برابر باشند، در حالی که آنان در استعداد و کاردانی و کارکردن برابر نیستند؛ بلکه معنی عدالت اجتماعی آن است که هر کس به حق خودش برسد و در برابر قانون مساوی باشند، و از منافع عمومی به یک نسبت برخوردار گردند.

«اسلام طبقه ای را بر طبقه دیگر ترجیح نداده است. اسلام گرایش مادیگری ندارد، اسلام تمام طبقات را مساوی دانسته است؛ فقط به تقوا مردم را بر دیگری، بر دیگران ترجیح داده است.» [38]

«اسلام برنامه اش است که مابین فقیر و غنی و - نمی دانم - کرد و ترک و لر، و اینها فرق نگذارد، همه برادر و همه برابر و برای همه است.» [39]

«... اگر یک همچو حکومتی پیدا بشود، من مطمئنم که این صحبت‌های حق من و حق تو از بین خواهد رفت. برای این که همه یک روال اند، همه یک جور حق دارند، حق ندارد حاکم و ولی امر در وقت، یک ناحیه را بیشتر به آن توجه بکند تا ناحیه دیگر. حق ندارد یک طرف از کشور را زیادتر از طرف دیگر کشور آباد کند. حق ندارد حتی یک جایی را کمتر از جای دیگر فرض کنید که خیابان کشی کند یا اسفالت کند. اگر یک همچو حکومتی که آرزوی ماست پیدا بشود، گمان نکنم که نه کرد و نه ترک و نه فارس و نه عرب و نه سایرین، این مسائل را پیش بیاورند، این مسائل از اینجا پیش آمده است که دولتها اسلامی نبودند، اجحاف می کردند.» [40]

«بنا نبوده است که یک حاکمی وقتی که حکومت کند، یک جایی را از جای دیگر فرق بگذارد. مگر آن وقت که انحراف پیدا شد. اگر یک همچو حکومتی ما فرض کنیم در یک کشوری پیدا شد که نظر حاکم به حسب تکلیف الهی مکلف است، به طور تکلیف الهی موظف است به حسب قانون که همه اهل کشور را با یک نظر نگاه کند؛ تمام اهل کشور را برادر خودش بداند، در اجرای قانون مابین حاکم و محکوم یک جور باشد، در پروژه هایی که درست می کنند برای تعمیرات برای هر چیزی، همه جا مثل هم باشد، به عدالت باشد.» [41]

«برنامه جمهوری اسلامی این است که یک دولتی به وجود بیاید که با همه قشرها به عدالت رفتار کند، امتیاز بین قشرها را ندهد مگر به امتیازات انسانی که خود آنها دارند...» [42]

این که توهم می شود که فرق مابین رژیم اسلامی و انسانی با سایر رژیمها این است که در این عدالت هست، این صحیح است لکن فرق این نیست، فرقها هست، یکی از فرقهایش قضیه عدالت اجتماعی است.» [43]

«مسأله دوم که اقامه عدل است حکومت اسلام باید اقامه عدل بکند در عین حالی که معنویات را تصحیح می کند و ترویج می کند، و ما اگر تابع اسلام هستیم و تابع انبیا هستیم این سیره مستمره انبیا بوده است؛ و اگر تا ابد هم فرض کنید انبیا بیایند باز همین است. باز جهات معنوی بشر تا آن اندازه ای که بشر لایق است ادامه اقامه عدل در بین بشر و کوتاه کردن دست ستمکاران، و ما باید این دو امر را تقویت کنیم.» [44]

«... دولت باید روی رویه اسلام باشد، روی رویه اسلام به همان دو معنا، به همان دو راهی که اسلام دارد، حفظ معنویات و تقویت معنویات مردم و اقامه عدل بینشان و نجات دادن مظلومان از دست ظالمان. حالا این فرق نمی

کند چه مظلومانی باشند که از دولتها ظلم می کشند یا مظلومانی باشند که از اربابها ظلم می کشند اسلام برای این دو جهت آمده است و ما تابع اسلامیم و باید این دو جهت را حفظ کنیم. مقررات اسلامی را به حد اعلاى خودش؛ که اگر مقررات اسلامی به حد اعلاى خودش حفظ بشود این دو مقصد که مقصد همه انبیاست تحقق پیدا می کند مقصد روحانیت مردم و مقصد اقامه عدل در بین جامعه».[45]

«ما می خواهیم یک حکومت الهی باشد موافق میل مردم، رأی مردم و موافق حکم خدا؛ آن چیزی که موافق با اراده خداست موافق میل مردم هم هست، مردم مسلمان اند، الهی هستند. وقتی بینند عدالت را می خواهد اجرا بکند خدا می خواهد عدالت در بین مردم اجرا بشود. خدا می خواهد که به حال این ضعفا و طبقه سوم یک فکری بشود نه مثل حالا که همه قدرتها را روی هم گذاشتند، یک عده ای می خوردند تا تخمه می کنند، یک عده از گرسنگی ریختند اطراف تهران و نه آب دارند و نه برق دارند و نه نان دارند و نه چیزی دارند، می خواهد عدالت باشد».[46]

«ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین(ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستمدیده باشید».[47]

«خدای تبارک و تعالی می فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آنها دادیم... میزان بر ایشان دادیم و فرستادیم «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند؛ عدالت اجتماعی در بین مردم باشد، ظلمها از بین برود، ستمگریها از بین برود و ضعفا به آنها رسیدگی بشود، قیام به قسط بشود...».[48]

«پیغمبرها تاریخشان معلوم است و اینها آمده اند که بسیج کنند این مستمندان را که بروند این غارتگرها را سر جای خودشان بنشانند و عدالت اجتماعی را درست کنند».[49]

«ثروتهایی را که عده معدودی استفاده جو ر بوده اند باز خواهیم گرفت. شرایط زندگی افراد محروم را بهبود خواهیم بخشید؛ و ملت را در راه شرافت و فداکاری و به سوی ساختمان یک جامعه آزاد و نوین رهبری خواهیم کرد».[50]

«دشمنان می خواهند که جیبهایشان پر بشود؛ و اسلام جیب پرکن نیست، اسلام با ضعفاست. اسلام آن است که امیرش می فرماید که من می ترسم در آن طرف مملکت یک کسی گرسنه باشد، شاید آنجا ها چیزی نداشته باشد، بخورد، من باید زندگی این باشد، خودم دلم آرام نباشد که اگر آنجا گرسنه است من هم اینجا گرسنه ام. اسلام این است».

«اسلام با مستمندان بیشتر آشنایی دارد تا با آن اشخاصی که چه هستند».[51]

«اسلامی که پرچمداران آن، پابرهنگان و مظلومین و فقرای جهان اند و دشمنان آن، ملحدان و کافران و سرمایه داران و پول پرستان اند، اسلامی که طرفداران واقعی آن همیشه از مال و قدرت بی بهره بوده اند، و دشمنان حقیقی آن، زراندوزانی حيله گر و قدرتمداران بازیگر و مقدس نمایان بی هنرند».[52]

«برخلاف تبلیغات مسموم شاه و بستگانش، دولت اسلامی، طرفدار سرمایه دارها و مالکین بزرگ نمی باشد. این حرفهای بی معنی برای انحراف از راه حق است...»

این شاه است که به طرفداری از سرمایه دارها ذخایر ملت مستضعف را به نفع آنان از بین برده است. شما آنان را مطمئن کنید که در دولت حق، از شما به بهترین وجه حمایت خواهد شد.» [53]

«... احکام مترقی اسلام این است، آن که به حال مستمندان و ضعفا بیشتر عنایت دارد تا به حال دیگران، آن که طرفدار مستضعفین است، آن رژیمی که می خواهد مستضعفین را از قید و بند آن گرفتاریها بیرون بیاورد آن اسلام است...» [54]

«یک همچون حکومتی ما می خواهیم که این طور باشد که این طبقات مختلفه ای که چپاولگرند، یک دسته شان، اینها نباشد، و این دهقانها به حالشان رسیدگی بشود، این مستمندها، این زاغه نشینها شما بدانید که در خود تهران الان زاغه نشینهایی هست که در کردستان شبیهش را نمی بینید؛ در اطراف خودتان شبیهش را نمی بینید. آن قدر اینها مستمند هستند و همه اینها را این شاه مخلوع ایجاد کرد، به اسم اصلاحات ارضی، همه این گرفتاریها را برای این مستمندها پیش آورد.» [55]

«امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار و جنگ پابرهنه ها و مرفهین بیدرد شروع شده است...» [56]

«قرآن در مقاتله با قلدرها آیات زیاد دارد، و رسول اکرم(ص) سیره اش این بود که از اول مقاتله می کرد با این اشخاص که می خواستند مردم را استثمار کنند، می خواستند مردم را استخدام کنند، بر اینها قیام کرد...» [57]

«علمای اسلام موظف اند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران، مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران، غارتگر و حرامخوار، در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند.» [58]

«... علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته اند، و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده اند، و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است و خداوند کسانی را که این گونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می کنند، نمی بخشد. روحانیت متعهد به خون سرمایه داران زالو صفت تشنه است؛ و هرگز با آنان سر آشتی نداشته و نخواهد داشت...» [59]

«تاریخ را باید ببینید، حساب باید بکنید که آیا پیغمبر به نفع این سرمایه دارهای حجاز و طائف و آن جاها، مکه و آن جاها، وارد عمل شده است و مردم را تخدیر کرده که اینها بخورند آنها را یا نه، این مردم ضعیف مستضعف

را، این سرو پابرنه ها را تحریک کرده بر ضد این سرمایه دارها، و جنگها کرده اند با اینها تا اینها را شکست دادند و بعضیشان هم آدم کردند... نمایش بدهند که اسلام برای این بوده است که این اشراف و اعیان را سوار مردم کند و مردم هم حرف نزنند، خوب نخوانده اند قرآن را. ببینند اسلام برای چه آمده، این همه آیات قتال که وارد شده است، اسلام، قتال، اعلام جنگ کرده است با این سرمایه دارها، با این بزرگها، با این شاهها، با این سلاطین. نه این است که با آنها همراهی کرده تا مردم را بخورند اینها».[60]

«پیغمبرها تاریخشان معلوم است؛ و اینها آمده اند که بسیج کنند این مستمندان را که بروند و این غارتگرها را سر جای خودشان بنشانند و عدالت اجتماعی درست کنند».[61]

«آن وقتی که پیغمبر اکرم در حجاز بودند قدرتمندان حجاز که ابتدا سر و کار داشته با آنها، یک دسته شان در مکه بودند که تجار خیلی معتبر و قدرتمند بودند، یک دسته شان در طائف بودند که آنها ثروتمندهای آنجا بودند، و قدرتمندهای آنجا بودند ابوسفیان و امثال اینها، اینها نظیر حکام و سلاطین بودند و دارای همه چیز بودند و پیغمبر اسلام با آنها درافتاد. وقتی که تشریف آوردند به مدینه با همین فقرا بودند ایشان، نه با ثروتمندان بودند برای خواب کردن جمعیت، با فقرا بودند، برای بیدار کردن فقرا، این فقرا را شوراندند به آن اغنیایی که مال مردم را می خوردند و ظلم به مردم می کردند. جنگهای پیغمبر زیاد است؛ و همه این جنگها، جنگهای با قدرتمندها و ثروتمندها و ظلمه بوده است. جلوتر بروید حضرت موسی عصایش را برداشت با فرعون... با او درافتاد. نه این که از قبل سلطان مصر مردم را خواب کرد، مردم را با همین عصا و با همین تبلیغات بر ضد سلطان عصر خودش شوراند. ابراهیم را که ملاحظه می کنید، تیشه اش را برداشت آن بُتهایی را که مال اشراف بود شکست و با اشراف درافتاد برای منافع توده ها و برای این که ظلم به توده ها، اینها نکنند.

البته آنها معنویات هم نقطهٔ اصلیش بوده است، لکن وقتی می دیدند که یک ظلمی در جامعه واقع می شود موظف می دانستند خودشان را که با آن سرانی که ظلم می کنند، درافتند و جنگ بکنند با هر جوری که ممکن است برایشان با آنها درافتادند».[62]

«و آنها که تصور می کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی و مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه داری و رفاه طلبی منافات ندارد، با الفبای مبارزه بیگانه اند. و آنهایی هم که تصور می کنند سرمایه داران و مرفهان بی درد، با نصیحت و پند و اندرز متنبه می شوند، و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می کنند، آب در هاون می کوبند. بحث مبارزه و رفاه، بحث قیام و راحت طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت جویی، دو مقوله ای است که هرگز با هم جمع نمی شوند، و تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی بضاعت گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم».[63]

اصل پنجم: مردمی بودن و ساده زیستن مسئولان:

«همیشه این کشور به واسطه این کاخ نشینها تباهی داشته است. این سلاطین جور که همه کاخ نشین - تقریباً - بودند اینها به فکر مردم نمی توانستند باشند؛ احساس نمی توانستند، بکنند فقر یعنی چه، احساس نمی توانستند، بکنند، بی خانمان یعنی چه. اینها اصلاً احساس این را نمی توانستند، بکنند. وقتی که کسی احساس نکند که فقر معنایش چی است، گرسنگی معنایش چی است، این نمی تواند به فکر گشنه ها و به فکر مستمندان باشد. لکن آنهایی که در بین همین جامعه بزرگ شده اند و احساس کردند فقر چی است، دیدند، چشیدند، فقر را احساس می کردند، ملموسشان بوده است که فقر یعنی چه، اینها می توانند به حال فقرا برسند».[64]

«حالا وضع این طور شده که یک وضع اسلامی است. یعنی از خود مردم اند و از خود جامعه برخاسته اند، و برای خود جامعه می خواهند عمل بکنند، و همه شان هم بحمدالله مسلمان و متعهد و بنابراین دارند که خدمت بکنند».[65]

«آن که در رأس واقع شده است مثل خود پیغمبر(ص) و آنهایی که در پایین - به اصطلاح - شما یا مردم واقع شده اند اینها در یک جا با هم مجتمع می شوند و می نشینند و صحبت می کنند و - عرض می کنم - قصه و صحبت و تجییش جیوش می کنند اینها، این بنای پیغمبر اینطور بود، پیغمبر که خلیفه الله بود همه او را قبول داشتند، وقتی که توی مسجد می نشست نمی شناختندش. کسی که از خارج می آمد، نمی شناخت. برای این که بالا و پایینی در کار نبود آن وقت، حتی یک همچو چیزی هم نبوده است که بیندازد زیرش، آن روی یک حصیر، اگر خوب بود حصیر، والا روی زمین می نشست. اسلام این است...».[66]

«حضرت امیر - سلام الله علیه - که خلیفه مسلمین بود، خلیفه یک مملکتی که شاید ده مقابل مملکت ایران بود از حجاز تا مصر، افریقا کذا، کذا یک مقدار هم از اروپا، این خلیفه الهی وقتی توی جمعیت بود مثل همه ما که نشسته ایم با هم، این هم زیر پایش نبود... پیغمبر هم همین شیوه را داشت، اسلام این است، آن که ما می خواهیم این است. البته هیچ کس قدرت ندارد مثل او باشد، اما ما می خواهیم یک خورده نزدیک، یک بویی از اسلام بیاید در ایران. ما می خواهیم این طور بشود که وقتی رئیس یک مملکتی؛ فرض کنید رئیس جمهور، نخست وزیرش، توی جمعیت می آید همچو امتیازی نباشد که مردم کنار بروند...».[67]

«... تا بشریت بفهمد که اولاً اسلام چگونه است و روابط بین حکومت و ملتها چه روابطی است، و طرز اجرای عدالت به چه صورت است، و شخص اول مملکت در زندگی با رعیت هیچ فرقی ندارد... در حکومت اسلام، شخص اول، که خلیفه مسلمین است زندگی عادی اش در عرض فقیرترین افراد و یا پایینتر از آن است... حاکم اسلام مثل حاکمهای دیگر از قبیل سلاطین یا رؤسای جمهوری نیست، حاکم اسلام حاکمی است که در بین مردم، در همان مسجد کوچک مدینه می آمد و به حرفهای مردم گوش می کرد. و آنهایی که مقدرات مملکت دستشان بود، مثل سایر طبقات مردم در مسجد اجتماع می کردند، و اجتماعشان به صورتی بود که کسی که از خارج می آمد، نمی فهمید که کی رئیس مملکت است و کی صاحب منصب است و چه کسانی مردم عادی هستند. لباس، همان لباس مردم، معاشرت، همان معاشرت مردم، و برای اجرای عدالت طوری بود که اگر چنانچه یک نفر از پایین ترین افراد

ملت، بر شخص اول مملکت ادعایی داشت و پیش قاضی می رفت، قاضی شخص اول مملکت را احضار می کرد و او هم حاضر می شد...» [68]

«در رژیم اسلامی شاید در رأس برنامه همین تفاهم مابین دولت و ملت باشد، یعنی نه دولت خودش را جدا می داند و بخواهد تحمیل بکند و مردم را تهدید بکند، ارباب بکند، اذیت بکند، و نه مردم در صدد این بودند که دولت را تضعیف بکنند یا فرار بکنند از مقررات دولتی، اسلام، وضعش از اول این طور بوده است که آن حاکمش که رأس بوده است در زندگی، در معاشرت، در اینها با مردم یا پایین تر بوده است یا همان جور. - و ما - بهترین حاکمی که در اسلام بعد از رسول الله پیدا شد حضرت امیر - سلام الله علیه - بود، و مع الاسف حکومت کوتاهی داشت، و ما وقتی که سیره ایشان را در عمل از تاریخ اخذ بکنیم و فرمایشات ایشان را در خطبه ها، در نامه ها اخذ بکنیم و رفتار ایشان را با رعیت و همین طور رفتار رعیت با او، رفتار استاندارهایی که می فرستادند در اطراف... سفارشهایی که می کردند نسبت به این که چه جور باید رفتار بکنید، و چه جور هم رفتار می کردند آنها و مردم با آنها چه وضعی داشتند اینها همه در تاریخ هست.» [69]

حکومتی که در رأس جامعه بوده است، با مردم دیگر فرقی نداشته است، بلکه زندگی اش پایین تر بوده است. حکومتها نمی خواستند که به مردم حکومت کنند؛ می خواستند، خدمت کنند. اسلام حکومتها را موظف به خدمت کرده است. ارتش در خدمت ملت باید باشد. حکومتها در خدمت مردم باید باشند. اگر یک چنین برنامه ای تحقق پیدا بکند محیط رعب از بین می رود. محیط دوستی پیش می آید. مبدل به محیط برادری می شود. یک چنین محیطی که محیط برادری باشد، ملت پشتیبان دولت است و اگر ملت پشتیبان یک دولتی شد دولت سقوط نمی کند.» [70]

«ملت، عدالت می خواهد؛ اتاق بزرگ نمی خواهد، ملت، وزارتخانه می خواهد وزارتخانه اسلامی، نه آن وزارتخانه، کاخ دادگستری، کاخ نخست وزیری کاخ وزارت، هی کاخ، کاخ مال ملت است اینها را نکنید این طور. این تزییناتی که الآن در این کاخها موجود است علاوه بر این که بسیارش یا بعضیش از محرمات است و حتماً باید دولت این را توجه کند...» [71]

«شما می دانید که در جمهوری اسلامی مقامات، آن معنی که در سابق داشت از دست داده، نه رئیس جمهورش و نه نخست وزیرش و نه سایر وزیرانش این طور نیست که خیال بکنند، خودشان خیال بکنند که ما یک مقام بالایی، والامقام هستیم و ما حضرت اشرف هستیم و نمی دانم کذا، این جور نیست آنها می بینند که ارزششان در بین جامعه در همه جا این است که خدمت بکنند، خدمتگزار باشند، نه ارزش به این است که به مردم حکومت کنند...» [72]

«تنها در سفرهای غیررسمی است که درست می توانید با مردم عادی کوچه و بازار تماس بگیرید، و آنها را روشن کنید. بودن شما که یال و کوپال ندارید، در میان مردم، هم جالبتر است و هم شما بهتر می توانید تبلیغ کنید.» [73]

«... آن اسلام است آن که پیشش اصلاً مطرح نیست مرزنشینی و مرکزنشینی، بالانشینی و پایین نشینی پیشش مطرح نیست اسلام است. آن که وقتی حکومتش، رأسش، مثل رسول الله(ص)، وقتی که با این که رأس بود، با این که اداره یک کشور می کرد، وقتی که می آمدند در یک مجلسی که نشسته بودند، اصحاب حضرت و حضرت نشسته بودند، بالا و پایین معلوم نبود چیه، همه با هم دور هم می نشستند، یکی بالا و یکی پایین، یکی این زیرش باشد، نبوده است، روی همان زمین و اگر هم یک بوریایی بوده، بوریای آن وقت برای مسجد بوده، روی آن بوریا همه می نشستند دور هم و از همان مسجد که این طور زندگی می کردند تجهیز قوا می کردند و ممالک را می گرفتند: یک همچو حکومتی ما می خواهیم که این طور باشد...» [74]

اصل ششم: استقلال اقتصادی و خودکفایی.

حضرت امام بارها و همواره بر اصل خودکفایی و استقلال اقتصادی اصرار می ورزید و آن را عامل مهم استقلال سیاسی و استقلال فرهنگی می دانست، و استقلال مالی و اقتصادی را از روستاها می دانست که باید قبل از هر چیز به وضع آنها رسیدگی شود و کارخانه ها و کارگران در درجه دوم اهمیت قرار دارند.

«ایران کشوری است که باید کشاورزی آن اساس همه کارها باشد. آن عده ای که می گویند از نظر کشاورزی نمی شود خودکفا شد، اطلاع دقیق ندارند. روستاییان هم سعی کنند به شهرها نیایند و در روستاهای خود بمانند، چون آنها که نمی خواهند مثل بالا شهریهایی ما زندگی کنند، پس در روستاها بمانند...» [75]

«کار در روستاها بسیار ارزشمند است. در سابق، به روستاها هیچ نمی رسیدند و کار اساسی برای روستاها نشده بود. امروز هم اگر پشتوانه مردم نبود، دولت توان رسیدگی به تمام روستاها را پیدا نمی کرد. امروز بحمدالله با همت جوانها وضع روستاها رو به بهبود است.» [76]

«همه اش وابستگی، همه اش خرابی... آن دهات و قصبات و آن جاهای دور افتاده یک نظر به آن نشد، این بدبختها باید با الاغ از این ور آن ور بروند، مریضهایشان را ببرند...»

«فرهنگ استعماری فرهنگ استقلال بشود، دادگستری ما، باید متحول بشود، دادگستری غربی به دادگستری اسلامی متبدل بشود، اقتصاد ما باید متحول بشود، اقتصاد وابسته، به اقتصاد مستقل متبدل بشود.» [77]

اصل هفتم: اخلاق اقتصادی

مقصود از این عنوان آن است که یکی از اصول و پایه های اقتصاد اسلامی همانا اخلاق اقتصادی است که مسئولان و نیز مردم باید آن را رعایت کنند و خود را بدان عادت دهند. اخلاق اقتصادی آن نوع از خصلتها و صفات روحی عملی است که به نحوی با اقتصاد سرو کار دارد و در بهبود وضع اقتصادی مؤثر است؛ مانند زهد، امانت، صداقت، قناعت و پرهیز از اسراف و اتراف و افراط و تفریط، احساس مسئولیت، رعایت نظم، اصلاح اداری... که ما تنها به بیان نمونه هایی از آن در سخنان امام اکتفا می کنیم:

«به هر حال خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتر از همه احساس مسئولیت در برابر توده ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است. و چه عزتی بالاتر از این که روحانیت با کمی امکانات، تفکر اسلام ناب را برسرزمین افکار و اندیشه مسلمانان جاری ساخته است...» [78]

«برنامه ریزی در جهت رفاه متناسب با وضع عامه مردم توأم، با حفظ شعایر و ارزشهای کامل اسلامی، و پرهیز از تنگ نظریها و افراط گریها، و نیز مبارزه با فرهنگ مصرفی که بزرگترین آفت یک جامعه انقلابی است، و تشویق به تولیدات داخلی و برنامه ریزی در جهت توسعه صادرات و گسترش مبادی صدور کالا و خروج از تکیه به صادرات نفت و نیز آزادی واردات و صادرات و به طور کلی تجارت براساس قانون و با نظارت دولت در نوع و قیمت.» [79]

اصل هشتم: مشارکت مردم در امور اقتصادی

یکی از مسائلی که امام خمینی همواره بر آن تأکید داشتند، مشارکت مردم و همیاری با دولت چه در مسائل سیاسی و نظامی و جنگ، و چه در مسائل اقتصادی، اعم از کشاورزی، تجارت، عمران و جز آنها بوده است و اینک نمونه هایی از سخنان امام:

«وقتی مردم دیدند که شما در صدد خدمت به آنها هستید طبیعی است که آنها هم کمک به شما می کنند؛ و این، به این است که همه وزارتخانه ها، هر کسی که متصدی یک وزارتخانه است، وزارتخانه خودش را بنابراین بگذارد که اصلاح کند به نفع مردم به جوری که مردم وقتی که در آن وزارتخانه وارد می شوند با رضایت خاطر، با اطمینان خاطر، بیرون بیایند. اگر این طور بشود بلاشکال مردم حاضرند، مردم، مردم خوبی هستند ما از مردم تشکر باید بکنیم، ما همه مرهون آنها هستیم. عمده این است که ما هم بتوانیم خدمت متقابل بکنیم و باید ما از مرحله لفظ و شعار بیرون برویم، و به مرحله عمل برسیم. یعنی هر وزیری در وزارتخانه خودش واقعاً بین خودش و خدا، خودش را موظف بداند به این که آن پرسنل آن جا را، هرکس در تحت نظر او هست، آنها را بسیج کند به این که با مردم رفتار خوب بکنند و با مردم رفتار سالم داشته باشند. و همین طور شرکت دادن مردم را در امور، این را کلاً گفتم، شما هم خودتان گفتید: که یک کشوری را که بخواهید اداره بکنید، یک دولت، تا شرکت مردم نباشد، نمی شود اداره صحیح بشود. وقتی بنا شد که مردم شرکت کردند در کارها، شما شرکت دادید مردم را، آنهایی که الان خدمت می کنند و سابق هم خدمت کردند به شما، به ما، به همه، به اسلام، و شما را رساندند به اینجا، آنها را کنار نگذارید، رد نکنید، آنها را وارد کنید در کار وقتی وارد کردید در کار و آنها دیدند که شما می خواهید همکاری کنید با آنها، آنها هم همکاری می کنند با شما. و بی همکاری امثال بازار، کارگرا - نمی دانم - زارعین، بدون این قشرهای مختلفی که هستند، کار از پیش نمی رود. باید آنها هم وارد باشند در کار و کمک کنند، کارهایی که آنها می توانند انجام بدهند، انجام بدهند. مثلاً بازرگانانی که می توانند کارهای، بازرگانان متعهد، نه هرچیز، آنهایی که در صدد این اند که برای کشور خدمت بکنند، آنها را دستشان را باز بگذارید خدمت بکنند،

و دنبال این نباشید که هی هر چیزی را دولتی اش کنید، نه دولتی در یک حدودی است، آن حدودی که معلوم است، قانون هم معین کرده، ولیکن مردم را شرکت بدهید، بازار را شرکت بدهید...» [80]

نتیجه بحث:

آنچه گفته شد در حقیقت سیری عاجل، درسرخان امام بود؛ و استنباط اصولی از آنها که امام برای اقتصاد اسلامی قایل است. البته دقت بیشتر در همه سخنان امام، شاید اصول دیگری را بر آنها بیفزاید، و ما ادعا نداریم که آنچه گفته شد حاوی همه نظرات اقتصادی امام باشد.

خلاصه و جان کلام آن است که از دیدگاه امام، اقتصاد اسلامی نه سرمایه داری است و نه کمونیستی. مالکیت فردی در حد معقول و مشروع در اسلام وجود دارد؛ و خیلی هم گسترده است و محدود به آنچه سوسیالیستها می گویند، نیست. بلکه ولی فقیه و دولت متکی به ولایت فقیه، برحسب مصلحت وقت می توانند برای بخشهای مهم اقتصادی و مالکیتها محدودیت قایل شوند.

اما در اصل اسلام، محدودیت مالکیت فردی تنها براساس رعایت حلال و حرام و مشروع و نامشروع است. باید دید ثروت از چه راه به دست آمده است؟

این حد مشروعیت، کنترل شدیدی در ثروت از لحاظ کمی و کیفی به وجود می آورد، ثروتهایی که از راه باطل و از طریق مکاسب محرمه (که در فقه بیان شد) به دست آمده نسبت به مالکین احترام ندارد، و باید به مصرف دیگری طبق نظر فقیه و قوانین منبعث از شریعت و ولایت فقیه برسد.

کما این که اصل اول که زیربنای اقتصاد اسلامی است؛ یعنی توجه به معنویات و اعراض از مادیات، طمع جمع ثروت و تکاثر را از دلها می زداید، و دیگر نه کسی به فکر جمع ثروت نامحدود می افتد، و نه کنز و احتکار، و غصب و سرقت و خیانت و تجاوز و تعدی و امثال این امور، از انسان مهذب سر می زند. و این خود، پایه و رکن اصلی اقتصاد اسلامی است، که منحصراً در مکتب انبیا تحقق می یابد و لاغیر. پس اصل اول نیز به نوبه خود جلوی تراکم ثروت را می گیرد. حال، اگر سفارش اکید اسلام در زمینه های گوناگون را، مبنی بر بذل مال به مستمندان به طور رایگان و در راه خدا و فی سبیل الله در نظر بگیریم خواهیم دید که حتی ثروتهای از راه مشروع به دست آمده در دست انسانهای متمهد باقی نمی ماند، و در راه خیر صرف می شود. و این امر سوم است برای کنترل ثروت که گرچه الزامی نیست ولی دایمی است.

اصل چهارم، یعنی عدالت اجتماعی و دفاع از مستضعفین و مقابله با مستکبرین هم به نوبه خود، در تعدیل ثروت و برابر تقریبی سطح زندگی جامعه نقش فراوانی دارد که نیاز به توضیح نیست. باید عدالت اجتماعی را در همه ابعاد و سطوح اقتصادی از جمله در واگذاری و تقسیم اراضی دولتی و انفال گسترش بدهیم، و در آن صورت خواهیم

دید که این اصل به کمک اصل سوم، مالکیت بسیاری از اراضی متصرفی زمین خواران را زیر سؤال می برد و مالکیت را از آنان سلب می کند.

اصل پنجم یعنی مردمی بودن و ساده زیستن مسئولان نظام، گرچه به طور مستقیم در تعدیل ثروت تأثیر ندارد، ولی به طور غیرمستقیم مسئولان را از گرایش به تجمل و اشرافی زیستن باز می دارد، که قهراً طمع آنان به جمع ثروت و اشیای گرانبها را کاهش می دهد. در عین حال اثر روانی در جامعه دارد که محرومان و مستضعفان عقده ای از کسی در دل نمی گیرند؛ زیرا می بینند حتی ثروتمندان و دولتمردان، مانند آنان زندگی می کنند و با آنان، دمساز هستند و این امر به نوبه خود، گامی در راه پیوند قشرهای جامعه با هم و با دولت خواهد بود.

اصول ششم و هفتم و هشتم در اقتصاد تأثیر چشمگیری دارند؛ و مسئولان نظام افراد و جامعه را عموماً به تلاش دستجمعی و سالم در راه رسیدن به خودکفایی و استقلال اقتصادی وادار می کنند. و نقش اخلاق اقتصادی و مشارکت مردم در رشد اقتصاد و سلامت آن قابل انکار نیست. در حقیقت، استقلال اقتصادی سالم هدف نهایی و سایر اصول وسیله رسیدن به آن است.

ولله الحمد اولاً و آخراً

مأخذ:

- [1]. ر.ک: صحیفه امام، ج 8، صص 85 - 86.
- [2]. ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 108.
- [3]. ر.ک: صحیفه امام، ج 21، ص 221.
- [4]. ر.ک: صحیفه امام، ج 19، ص 197.
- [5]. ر.ک: صحیفه امام، ج 9، ص 450.
- [6]. ر.ک: صحیفه امام، ج 9، صص 457 - 458.
- [7]. ر.ک: صحیفه امام، ج 11، صص 129 - 130.
- [8]. کشف الاسرار، ص 312.
- [9]. ر.ک: صحیفه امام، ج 7، صص 458 - 459.
- [10]. ر.ک: صحیفه امام، ج 10، ص 475.
- [11]. ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 105.
- [12]. ر.ک: صحیفه امام، ج 7، ص 533.

- [13] . ر.ک: صحیفه امام، ج 5، ص 410.
- [14] . ر.ک: صحیفه امام، ج 5، ص 437.
- [15] . ر.ک: صحیفه امام، ج 7، ص 532.
- [16] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 255.
- [17] . ر.ک: صحیفه امام، ج 20، ص 339.
- [18] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، ص 339.
- [19] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، صص 220 - 221، نامه امام به گورباچف.
- [20] . ر.ک: صحیفه امام، ج 3، ص 323.
- [21] . ر.ک: صحیفه امام، ج 4، ص 242.
- [22] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 470.
- [23] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 470.
- [24] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، ص 444.
- [25] . ر.ک: صحیفه امام، ج 17، صص 248 - 249.
- [26] . ر.ک: صحیفه امام، ج 10، ص 117.
- [27] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، صص 120 - 121.
- [28] . ر.ک: صحیفه امام، ج 10، ص 477.
- [29] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 472.
- [30] . ر.ک: صحیفه امام، ج 10، ص 333.
- [31] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، صص 120 - 121.
- [32] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، صص 411 - 412.
- [33] . ر.ک: صحیفه امام، ج 5، صص 215 - 216.
- [34] . ر.ک: صحیفه امام، ج 5، ص 315.
- [35] . ر.ک: صحیفه امام، ج 13، ص 436.

- [36] . ر.ک: صحیفه امام، ج 6، ص 267.
- [37] . ر.ک: صحیفه امام، ج 6، صص 332 - 333.
- [38] . ر.ک: صحیفه امام، ج 7، ص 328.
- [39] . ر.ک: صحیفه امام، ج 9، ص 485.
- [40] . ر.ک: صحیفه امام، ج 11، ص 292.
- [41] . ر.ک: صحیفه امام، ج 11، ص 293.
- [42] . ر.ک: صحیفه امام، ج 9، ص 72.
- [43] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 255.
- [44] . ر.ک: صحیفه امام، ج 17، ص 528.
- [45] . ر.ک: صحیفه امام، ج 17، صص 528 - 529.
- [46] . ر.ک: صحیفه امام، ج 4، ص 461.
- [47] . ولایت فقیه، ص 42.
- [48] . ر.ک: صحیفه امام، ج 15، ص 213.
- [49] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 293.
- [50] . ر.ک: صحیفه امام، ج 5، ص 489.
- [51] . ر.ک: صحیفه امام، ج 10، ص 481.
- [52] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، ص 204.
- [53] . ر.ک: صحیفه امام، ج 5، ص 77.
- [54] . ر.ک: صحیفه امام، ج 9، ص 50.
- [55] . ر.ک: صحیفه امام، ج 9، ص 51.
- [56] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، ص 85.
- [57] . ر.ک: صحیفه امام، ج 6، ص 159.
- [58] . ولایت فقیه، صص 2، 4 و 42.

- [59] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، ص 276.
- [60] . ر.ک: صحیفه امام، ج 14، ص 99.
- [61] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، ص 293.
- [62] . ر.ک: صحیفه امام، ج 4، صص 18 - 19.
- [63] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، صص 86 - 87.
- [64] . ر.ک: صحیفه امام، ج 17، ص 377.
- [65] . ر.ک: صحیفه امام، ج 15، ص 122.
- [66] . ر.ک: صحیفه امام، ج 9، ص 190.
- [67] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، صص 428 - 429.
- [68] . ر.ک: صحیفه امام، ج 4، صص 417 - 418.
- [69] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، صص 230 - 231.
- [70] . ر.ک: صحیفه امام، ج 8، صص 86 - 87.
- [71] . ر.ک: صحیفه امام، ج 6، ص 329.
- [72] . ر.ک: صحیفه امام، ج 16، صص 444 - 445.
- [73] . ر.ک: صحیفه امام، ج 15، ص 307.
- [74] . ر.ک: صحیفه امام، ج 9، صص 50 - 51.
- [75] . ر.ک: صحیفه امام، ج 18، ص 258.
- [76] . ر.ک: صحیفه امام، ج 18، ص 258.
- [77] . ر.ک: صحیفه امام، ج 6، ص 460.
- [78] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، ص 277.
- [79] . ر.ک: صحیفه امام، ج 21، صص 158 - 159.
- [80] . ر.ک: صحیفه امام، ج 19، صص 408 - 409.